

تک چهره ها

به جای خفتن اندر تیره گل ها	سرای عیش شان شد صحن دل ها
جهان تا هست ز آن عاشقان است	نه جای رهنمان کاروان است
خداخویان که انسان دوستان اند	شکوه و شوکت این بوستان اند
اگر این بوستان را حاصلی هست	فَر و زیبایی به جز خشت و گلی هست
و گر از گردش این کهنه طاعون	که می چرخد همه از لشک و از خون
از این آمد شدن ها یادگاری است	به باغ زندگی باری به داری است
همه از همت این پُردلان است	جهان بر عاشقان ز آن جاودان است
که در صلح و صفا ایثار کردند	به میدان هوس پیکار کردند
پر و بال هوس ها را شکستند	به اوج عزّ و استغنا نشستند

چه داده بهره باغ زندگانی جز این تک چهره های جاودانی

غرض از گردش این کهنه دولاب وزین آمد شدن وز این خور و خواب

ز سیر بی توقّف کاروان ها تلاش بی سکون ساریان ها

جز این شب تا سحر زاد و ولد ها بنای کهنه انصار و بلد ها

گر این لیل و نهار و جوی و جر بود بلا با راندن از هر بام و در بود

همین باروت کوبی بود و کشتن نزاده زادگان بر خلک هشتن

چه شرم آور جهان و روزگاری نزاع چند خر در یونجه زاری

اگر تک چهره ها درطول تاریخ نبودندی چه بد محصول تاریخ

کش و قوس و جر و جوی و خور و خواب دو من بادام و یک من موز و عناب